

تفسیر اخلاقی تاریخ بشر

سلیمان الناصر | ترجمه: واحد ترجمه متین



تفسير اخلاقى تاريخ بشر |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر اخلاقی تاریخ بشر

اخلاق - اغلب - به عنوان مجموعه‌ای از دستورات راهنما یا تکالیف فردی نگریسته می‌شود و به ندرت به توانایی تفسیری آن برای تبیین رفتار افراد و امت‌ها، و شرح خشونت، جنگ و صلح در تاریخ بشر توجه می‌شود. اما این غفلت، پژوهشگران را از درکی بنیادین محروم می‌سازد: اینکه بسیاری از تحولات، درگیری‌ها و جنگ‌ها، و همچنین بسیاری از نمونه‌های همکاری، ایثار و شکوفایی را می‌توان از طریق اصول اخلاقی تبیین کرد، نه صرفاً با ملاحظات اقتصادی یا سیاسی محض.

در سوره حشر، آیات کریمه نمونه‌های متعددی را بیان می‌کنند که من یکی از آن‌ها را برمی‌گزینم؛ نمونه‌ای «آرمانی اما واقعی» در دل تاریخ که تأثیر اخلاق والا را در یک لحظه از بستر سیاسی و اقتصادی به نمایش می‌گذارد: **وَالَّذِينَ**

تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} [الحشر: ۹] (و [برای] کسانی [از انصار است] که پیش از مهاجران در سرای هجرت و ایمان [یعنی مدینه] جای گرفتند، [و] کسانی را که به سوی آنان هجرت کرده اند دوست دارند، و در سینه‌های خود نیاز و چشم داشتی به آنچه به مهاجران داده شده است نمی‌یابند، و آنان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند خودشان را نیاز شدیدی [به مال و متاع] باشد. و کسانی را که از بخل و حرصشان بازداشته‌اند، اینان همان رستگارانند).

این آیه، صحنه‌ای اخلاقی و آرمانی را توصیف می‌کند که به یک خیال آرمان‌شهری (اتوپایی) تعلق ندارد، بلکه متعلق به یک بستر واقعی و تاریخی است که قرآن کریم در مقام مدح، ستایش و تزکیه آن را بیان کرده است. در این آیه، خداوند متعال انصار - یعنی اهالی مدینه را که از مهاجران استقبال کردند - برای موضع اخلاقی و عاطفی والایشان می‌ستاید. انصار نه تنها

غریبان مهاجر را در شهر خود پناه دادند - که این خود با توجه به عادت نفس بشری که حتی امروز نیز غالباً از غریبه‌ها و مهاجران بیزار است، شگفت‌آور است - و نه تنها ایشان را دوست داشتند، بلکه در سینه‌های خود هیچ نیاز، حسد، کینه یا خشمی از اینکه به مهاجران از «فیء»^۱ بخشیده شود در حالی که خودشان به عنوان اهل شهر چیزی دریافت نکرده‌اند، نمی‌یافتند. بلکه فراتر از آن، نه فقط به اینکه اموال به جای ایشان به دیگران داده شود راضی بودند، بلکه آن مهاجران غریب را بر خودشان ترجیح می‌دادند، حتی اگر خود در تنگدستی و نیاز شدید به سر می‌بردند! شگفتا! در دنیای معاصر ما، مهاجران و غریبه‌ها فقط می‌خواهند در آرامش رها شوند و پناهگاهی امن بیابند!

راز این اخلاق والا و مثال‌زدنی انصار چیست؟ (و مگر اقتدا و پیروی، جز پاسخی به ندای الگوهای آرمانی واقعی است؟!)

۱ - «فیء» به اموالی گفته می‌شود که مسلمانان از کافرانِ حربی، بدون درگیری و نبرد به دست آورند؛ اما اموالی که از طریق جنگ گرفته شود «غنیمت» نام دارد. (ویراستار)

قرآن آن آیه را با کلیدی تفسیری و اخلاقی برای تمام مواضع پیشین در آن آیه شگفت‌انگیز به پایان می‌برد: **«وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ»** [الحشر: ۹] (و هر کس از آزمندی نفس خویش در امان بماند، آنان همان رستگارانند).

تأمل در همین آیه کوتاه کافی است تا بسیاری از مفاهیم رایج در میان بشر، به ویژه در دنیای معاصر ما، دگرگون شود: فلاح و رستگاری حقیقی - که غایت نهایی در دین و زندگی است - نتیجه توسعه‌طلبی در تملک و دارایی یا غلبه و سیطره بر زمین و منابع نیست. رستگاری انسان، ثمره‌رهایی از «شُحّ نفس» و تعالی بر آن است.

اما این «شُحّ» چیست؟ «شُحّ» - آنگونه که برخی از صحابه و تابعین تفسیر کرده‌اند - شدیدتر از «بُخل» است. این صفت صرفاً به معنای امساک و طمع نیست، بلکه حرص ورزیدن به داشته‌های دیگران است. می‌توان گفت: «شُحّ» آن است که به آنچه در دست دیگری است رغبت داشته باشی، و طمع آن است که بر آنچه در دست خود داری حریص باشی. این معنا از روایتی از ابن عمر در

تفسیر آیه {وَمَنْ يُّوقِ شُحَّ نَفْسِهِ} گرفته شده که گفت: «شُحَّ آن نیست که شخصی مالش را از دیگران دریغ دارد، که آن بخل است و البته بد است، بلکه شُحَّ آن است که چشم انسان به چیزی باشد که از آنِ او نیست.» و از طاووس نقل است که گفت: «بخل آن است که انسان نسبت به آنچه در دست دارد بخل ورزد، و شُحَّ آن است که به آنچه در دست دیگران است، طمع داشته باشد.» حسن بصری نیز نگاه مرد به زنی را که بر او حلال نیست، از مصادیق «شُحَّ» می‌دانست. ابن تیمیه نیز معنای روایت شده از ابن عمر و طاووس را برگزیده و آیه کریمه را ذکر کرده است؛ شاید قصد او استدلال به این آیه برای تأیید این تفسیر بوده است؛ زیرا قرآن عظیم، انصار را - با وجود نیاز خودشان - از اینکه در وجودشان رغبتی به آنچه به مهاجران داده شده بود وجود داشته باشد، منزه دانسته است.

در اینجا آشکار می‌شود که «شُحَّ» یک رفتار گذرا نیست، بلکه غریزه‌ای ریشه‌دار در نفس انسان است؛ همان چیزی که قرآن در سوره نساء اینگونه بر آن تاکید می‌کند: {وَأَحْضَرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ} [النساء: ۱۲۸] (و آزمندی در

نفس‌ها حاضر شده است). یعنی «شُحَّ» در هر نفسی حاضر است و به آسانی از آن جدا نمی‌شود، بلکه به مجاهده و پیش‌گیری نیاز دارد، همان‌گونه که بدن به پیش‌گیری از سموم و آفات نیازمند است. نکته قابل توجه این است که آیه اخیر (در سوره نساء) در بستر هراس زن از نافرمانی و بی‌اعتنایی شوهرش و اینکه «صلح» راهی مباح و نیکو است، آمده است. جوهر صلح، در تضاد با «شُحَّ» قرار دارد؛ صلح بر «گذشتن از بخشی از حق خود به نفع دیگری» استوار است، در حالی که شُحَّ «چشم دوختن و تمایل به گرفتن حق دیگری به نفع خود» است. همان‌طور که «شُحَّ» در رابطه زوجین - که اساس جامعه هستند - مؤثر است، در بسترهای وسیع‌تر نیز تأثیرگذار است. رقابت، بلکه خشونت و جنگ در عرصه‌های قدرت، حاکمیت، دارایی‌ها، املاک، اموال، مستغلات، جایگاه و مقامی که ملت‌ها و مردمان بر سر آن با یکدیگر روبرو می‌شوند، تمام این نزاع و کشمکش بر سر همین «شُحَّ» هلاکت‌بار بنا شده است.

تأثیر «شُحّ» به افراد محدود نمی‌شود، بلکه به گروه‌ها و روابط بین‌الملل نیز کشیده می‌شود و بسیاری از رقابت‌ها و درگیری‌های خونین را تبیین می‌کند. هیچ دلیلی بر این تأثیر نافذ تاریخی، گویاتر از حدیث جابر رضی الله عنه نیست که رسول الله ﷺ فرمودند: «از ستم بپرهیزید، که ستم در روز قیامت تاریکی‌هاست، و از شُحّ بپرهیزید، که شُحّ پیشینیان شما را به هلاکت کشاند و آنان را واداشت که خون یکدیگر را بریزند و حرام‌هایشان را حلال شمارند.» [به روایت مسلم در صحیح].

این بیانی صریح از پیامبر ﷺ است که «شُحّ» آفتی تاریخ‌ساز است و یکی از دلایل ریشه‌ای فروپاشی، جنگ داخلی و انحطاط جوامع است، تا جایی که افراد را به مباح شمردن آنچه از خون، ناموس و اموال دیگران که جایز نیست، وامی‌دارد. «شُحّ» همان طغیان اراده تملک، سروری و برتری‌جویی بر هرگونه ملاحظه اخلاقی یا شرعی است.

در اینجا، تناقض اخلاقی که آیه به آن اشاره دارد، جلب توجه می‌کند: انسان برای رستگاری، موفقیت، دستاورد و پیروزی تلاش می‌کند، اما همین تلاش،

اگر «شُحّ» بر آن حاکم شود، به هلاکت می‌انجامد نه رستگاری. در نتیجه، هدفش معکوس شده و به نقطهٔ مقابل آنچه برایش تلاش کرده بود می‌رسد. «شُحّ»، «مصلحت» را به «مفسده» تبدیل می‌کند و میل به بقا و سروری را به مباح شمردن [حقوق] دیگران و تصاحب منابع و دارایی‌های آنان می‌کشاند. بسیاری از ناظران سیاسی این امر را با نام «منافع» پوشش می‌دهند که برچسبی فریبنده و گمراه‌کننده است و نیازمند بررسی دقیق‌تری است، زیرا بین آنچه صرفاً «سودمند» (نافع) است و آنچه «صالح» (نیکو) است، خلط می‌کند. «صلاح» یک معنای اخلاقی است، در حالی که واقعیت سیاسی و اقتصادی در عصر جدید برپایهٔ حداکثرسازی «منفعت» - حتی اگر صرفاً مادی باشد - استوار است، نه بر اساس در نظر گرفتن «صلاح». انسان موجودی است که کاسب است (حارث است) و همت می‌گمارد (هَمَام است)؛^۲ «اراده»، سرچشمهٔ حرکت و تلاش انسان - چه فردی و چه جمعی - است. و اگر بشر

۲- اشاره به قسمتی از یک حدیث است که در آن آمده است: «صادق‌ترین نام‌ها حارث و هَمَام است». این حدیث را شیخ آل‌بانی با مجموع طُرُق آن حسن دانسته است. حارث به معنای کاسب است و هَمَام به معنای کسی است که قصد می‌کند و بر انجام آن همت می‌گمارد. این‌ها ویژگی‌های انسان است از این رو این نام‌ها بر انسان صادق است زیرا انسان همواره در حال تلاش و اراده است. [ببینید](#) (ویراستار)

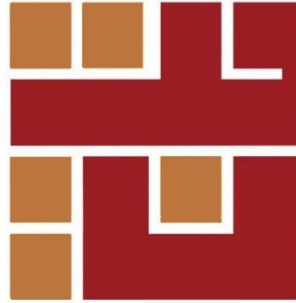
اراده خود را تهذیب نکند و افسار آن را برای پرهیز از آنچه آن را به پستی می‌کشاند - به‌ویژه پرهیز از «شُحّ» - در دست نگیرد، این اراده وحشی و طغیانگر شده، [حقوق دیگران را] مباح می‌شمارد و به جای اصلاح، در زمین فساد می‌کند.

اینجاست که نیاز به بازتفسیر اخلاقی تاریخ بشر آشکار می‌شود؛ تفسیری که درک کند ریشه دشمنی‌های بزرگ، در «شُحّ نفوس» است، نه صرفاً در کمبود منابع یا تفاوت منافع. «شُحّ» در هیچ حدی متوقف نمی‌شود و هیچ مقداری آن را کفایت نمی‌کند. چنانکه عبدالحق بن عطیه در تفسیر خود در عبارتی جامع اشاره می‌کند: «شُحّ نفس، فقری است که بی‌نیازی مال آن را از بین نمی‌برد، بلکه آن را افزایش داده و تشدید می‌کند.» پس هرچه تملک او بیشتر شود، فقرش بیشتر شده و به داشتن بیشتر رغبت پیدا می‌کند. و این یک تناقض دیگر و مجازاتی از جنس نقیض مقصود است؛ یا به تعبیری، «مکری» از سوی خداوند است. ثروتمند آزمند (شحیح)، از فقیر قانع، فقیرتر است، زیرا نفس او سیراب نمی‌شود و در حالت طلب دائمی و هراسی فزاینده باقی

می ماند. «شُحَّ» تجاوزکارانه، انسانی خودکفا نمی سازد، بلکه انسانی حریص و بی تاب می آفریند؛ بلکه جامعه‌ای حریص، بی قرار و بازدارنده [از خیر] به وجود می آورد.

{وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} [الحشر: ۹] (و هر کس از آزمندی نفس خویش در امان بماند، آنان همان رستگارانند). پیروزی، کامیابی و رستگاری بر پایه سلطه و غلبه‌ای که از رسوخ و نفوذ «شُحَّ» در نفس انسان حاصل شده، بنا نمی شود. بلکه پیروزی و رستگاری، نتیجه تزکیه نفس، غلبه بر شُح و طمع آن، و فرو بستن چشم از داشته‌های دیگران، و پیروزی بر حرص و رهایی از آن است. اینکه اخلاق در قلب مسیر بشری قرار گیرد، نه در حاشیه آن: از اینجا است که اصلاح آغاز می شود، حرکت تاریخ فهمیده می شود، و خردمندان و صاحبان بصیرت عبرت می گیرند.

تفسیر اخلاقی تاریخ بشر |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies